

مبدأ مرور زمان در امور جزائی

مرتکب جرمی که از خوف مأمورین کشف جرم و یا برای جلوگیری از اجراء حکم مجازات مدتها خود را مخفی و یا مسکن و مأوای خود را ترک کرده و مدتها فراری بوده است، و از طرف دیگر با گذشت زمان اجتماع وقوع جرم و مرتکب آنرا فراموش کرده است با اینوصف اگر پس از گذشت زمان مجرم تعقیب شود نه تنها از تعقیب او اجتماع آن اثری را که از تعقیب و مجازات مجرم مقتن در نظر داشته منتفع نخواهد شد بلکه بواسطه گذشت زمان یاد آوری جرم و مجرمی که فراموش شده اجتماع را متأثر خواهد نمود زیرا فلسفه مجازات مجرم انتقام جوئی از او نیست و فقط منظور از مجازات مجرم تنبیه اشخاص دیگر و تا حدی اصلاح روحيات مجرم است که این منظور موجب حسن روابط افراد اجتماع میباشد و بالنتیجه کمال مطلوب در وضع قوانین جزائی برای تعقیب مجرم و اجراء مجازات همان صیانت و حفاظت انتظام یک اجتماع متمدنی است که بتواند در اثر اعمال مقررات جزائی از نعمت آزادی کاملاً برخوردار شود.

بنابراین پس از گذشت زمان و فراموشی وقوع جرم تعقیب مجرم تأثیری در حال اجتماع نخواهد داشت بلکه تأثیر تعقیب آن معکوس فلسفه ایست که منطوق قوانین جزائی از تعقیب مجرم داشته است و بعلاوه پس از گذشت زمان تا حدی میتوان تصور نمود که فرار و اختفاء مجرم اخلاق و روحيات او را بقدر امکان تغییر داده و ممکن است یک فرد مفیدی برای اجتماع واقع شود در اینصورت دیگر لزومی برای مجازات او نیست این علل و جهات موجب آن گردیده که برای امور جزائی مرور زمان در نظر گرفته شود و از اینرو در ماده ۵۱ و ۵۲ قانون مجازات عمومی مقرر گردیده است مرتکب جرم در مورد خلاف در طرف یکسال و در مورد جنحه در طرف سه سال و در مورد جنایت در طرف ده سال اگر تعقیب نشده باشد دیگر تعقیب از مجرم نخواهد شد.

در این قسمتی که مرتکب جرم اساساً تعقیب نشده باشد مبدأ مرور زمان از تاریخ وقوع جرم خواهد بود و بدیهی است در جرائم مستمر در صورتی که مرتکب جرم تعقیب نشده باشد مبدأ مرور زمان از تاریخ ارتکاب محسوب نمیشود و مبدأ مرور زمان در این مورد از تاریخ خاتمه ارتکاب جرم خواهد بود مانند دستجات مسلحی که برای ارتکاب جرائم عمومی تشکیل یافته اند هر چند مدتها از تشکیل یک چنین جمعیتی گذشته باشد.

و مقصود از تعقیب و عدم تعقیب جرم و مجرم در این ماده آن تعقیباتی است که بر طبق قانون انجام گرفته باشد و بدیهی است آن تعقیباتی

مبدأ مرور زمان در امور جزائی

که برخلاف قانون شده قاطع مرور زمان نخواهد بود - بنابراین تعقیب از مجرم و شروع به تحقیقات از طرف بازپرسی که صلاحیت ذاتی و یا صلاحیت محلی نداشته باشد بی تأثیر است - مانند اینکه بازپرس نظامی نسبت بجرائمی شروع به تحقیقات نماید که اصولاً مربوط بازپرسی نظامی نبوده و از صلاحیت ذاتی او خارج میباشد و یا آنکه بازپرس دادگستری نسبت بجرائم نظامی شروع به تعقیب نماید که در حدود صلاحیت او نیست .

و همچنین بازپرسی که صلاحیت محلی نداشته و برخلاف قانون شروع به تحقیقات کند و یا آنکه بازپرس دارای صلاحیت ذاتی و محلی است ولی جرم مرتکب از جرائمی است که فقط بشکایت شاکی خصوصی قانوناً قابل تعقیب میباشد در یک چنین صورتی هم اگر بازپرسی بدون شکایت شاکی اقدام به تعقیب قضیه نماید این تعقیب نیز تأثیری در قطع مرور زمان نخواهد داشت - بنابراین نسبت بموضوعاتی که فوقاً ذکر شد مبدأ مرور زمان از تاریخ ارتکاب خواهد بود و آن تعقیباتی که برخلاف قانون انجام گرفته کان لم یکن میباشد این قسمت از بحث مربوط بمجرمی است که جرم او اساساً در مدتهای مقرر قانونی تعقیب نشده باشد و اما اگر شروع به تعقیب شده و بجهتی موقوف مانده و مدتهای مذکور منقضی شود دیگر اعاده تعقیب نخواهد شد و سبب مدتهای مذکور در این مورد از تاریخ آخرین اقدام تعقیب محسوب میشود لزوماً باید دانست مقصود از آخرین اقدام تعقیب چیست .

اصولاً دستور و اقدامات بازپرسی و محاکم جزائی موقعی میتواند مبدأ مرور زمان واقع شود که آن دستور و اقدام موافق قانون بوده و مؤثر در تعقیب مجرم و کشف جرم باشد و اگر اقدامات و دستورات بازپرسی و محاکم جزائی در تعقیب مجرم مخالف قانون فرض شود و یا هیچگونه تأثیری در موضوع اتهام نداشته باشد یک چنین اقدام و دستوری را نمیتوان قاطع مرور زمان دانست .

مثلاً بر حسب ماده ۶۶ قانون اصول محاکمات جزائی در مواردی که ممکن است ادعای جزائی بصلح و سازش ختم شود بازپرس مکلف است قبل از شروع به تحقیقات طرفین را احضار و تکلیف صلح نماید و اگر شاکی حاضر نشد مطابق ماده مذکور تحقیقات موقوف خواهد شد در این مورد که تحقیقات موقوف شده چنانچه بازپرس و محکمه جزاه بدون درخواست شاکی مجدداً اقدام باحضار طرفین نمایند یک چنین اقدام و دستور خلاف قانونی که بازپرس انجام داده قاطع مرور زمان نیست و مبدأ مرور زمان در یک چنین موردی همان احضار و عدم حضور شاکی که در مرتبه اول انجام شده ملاک سقوط دعوی جزائی خواهد بود نه احضار دوم زیرا احضار شاکی در مرتبه دوم صحیح نبود و برخلاف قانون بوده است .

آیا دستور بازپرسی در پرونده جزائی مبنی بر احضار و جلب متهم بدون صدور ورقه جلب و احضار صرفاً قاطع مرور زمان است ؟
محققاً پاسخ این سؤال منفی است زیرا بازپرسی دارای دفتر مخصوصی نیست

مبدأ مرور زمان در امور جزائی

که مانند دفاتر محاکم وظیفه احضار اصحاب دعوی را انجام دهد بلکه بازپرس شخصاً مکلف است متهم و سایر اشخاص را احضار و جلب کند و اینگونه دستورات در پرونده های جزائی مانند دستوری است که بازپرس برای تهیه لوازم التحریر قاطع مرور زمان جزائی نیست دستور همانطوریکه صدور دستور برای تهیه لوازم التحریر قاطع مرور زمان جزائی نیست دستور احضار و جلب متهم نیز قاطع مرور زمان نخواهد بود برای آنکه بازپرس مکلف است حکم احضار و جلب متهم را شخصاً صادر نموده و باجرا ارسال دارد نه آنکه بازپرس دستور صادر نماید و دیگری ورقه احضار و جلب را صادر کرده و پس از مدتی آن اوراق احضار و باجلب باسضاء دیگری و یا بازپرس رسیده و سپس برحله اجراء گذارده شود .

این شرح مربوط به بازپرسی است که دستور غیر مؤثر خود را در همان تاریخ در پرونده قید کند ولی آن بازپرس که دستور غیر قابل تأثیر خود را بتاریخ مقدم نوشته و باینوسیله متهمی را که مرور زمان او را غیر قابل تعقیب و معاف از مجازات دانسته و اجتماع هم از تعقیب و مجازات مجرمی که مرور زمان شامل حال او گردیده متأثر خواهد شد مجدداً مورد تعقیب قرار دهد علاوه از اینکه عمل بازپرس در این مورد بهیچوجه قاطع مرور زمان نیست معلوم میشود بازپرس قضیه از یک تصور موهوم مربوط به تعقیب انتظامی خود خواسته است متهمی را که گذشت زمان و اجتماع او را از تعقیب و مجازات معاف نموده بدیخت و در شبکه های پیچ در پیچ تحقیقات گرفتار تا از گرفتاری مجدد چنین متهمی رفع مسئولیت از خود نموده و نیز دیگری را مقصر قلمداد کند بدیهی است یک چنین بازپرسی جبان و فاقد صلاحیت قضائی است .

این شقوق مربوط بآخرین تعقیبی است که از ظاهر عبارت قانونی مستفاد میشود ولی گاهی آخرین تعقیب امر جنائی میبایستی مبدأ مرور زمان در جرم جنحه واقع شود و آن عبارت است از ارتباط صلاحیت مثل اینکه مرتکب قتل یا اتهام ارتکاب قاچاق اسلحه نیز مورد تعقیب واقع شده و تحقیقات در قسمت ارتکاب قاچاق اسلحه خاتمه پیدا کرده ولی تحقیقات مربوط بارتکاب قتل ادامه داشته باشد تا انقضای مدت سه سال در این مورد مرور زمان شامل جرم قاچاق اسلحه نخواهد شد زیرا متهم میبایستی در دادگاهی محاکمه شود که صلاحیت رسیدگی به مهمترین جرم را داشته باشد در اینصورت بازپرس مکلف است که پس از تکمیل تحقیقات مربوط بقتل قرار خود را نسبت به جرم صادر و بدادگاه جنائی ارسال دارد و بنا بر این مبدأ مرور زمان راجع بارتکاب قاچاق اسلحه که جنحه محسوب میشود در این مورد آخرین تعقیب مربوط بامر جنائی که قتل است خواهد بود و این موضوع را ناشی از ارتباط در صلاحیت میدانند .

موضوع دیگری که باید راجع بمرور زمان جزائی مورد نظر واقع شود رسیدگی حقوقی است در مورد صدور قرار اناطه .

بموجب ماده ۱۷ قانون اصول محاکمات جزائی « هر گاه ثبوت تقصیر متهم متوقف بمسائلی است که ثبوت آن از خصائص محاکم حقوقی است امر جزائی تعقیب نمی شود و اگر تعقیب شده معلق میماند تا حکم قطعی

مبدأ مرور زمان در امور جزائی

از محکمه حقوقی صادر شود» این ماده از قانون در دوائر بازپرسی و محاکم جزائی درموقع استناد ذینفع بطورابهام مدلول آن اجراء میگردد زیرا درموردی که تعقیب امر جزائی متوقف بر رسیدگی در محکمه حقوق است بازپرس و محکمه جزاء موضوع جزائی را بوسیله صدور قرار اناطه فقط معلق میدارند بدون اینکه درقرار خود تکلیف را تعیین کنند که شاکی و یا مشتکی عنه میبایستی بمحکمه حقوق مراجعه نموده و حکم بحقیانیت خود صادر نماید و نیز برای مراجعه هریک بمحکمه حقوق مدتی را تعیین نمیکنند تا اگر طرفی که باید بمحکمه حقوق مراجعه نماید در آن مدت اقدامی نکند چه عملی را بازپرس و محکمه جزاء انجام خواهند داد وبالجمله قرار اناطه که بازپرس و محکمه جزاء در مورد مذکور صادرکنند مجمل ونتیجه نهائی آن معلوم نیست - مثلاً شخصی که شاکی است که مشتکی عنه قسمتی از عمارت ملکی متصرفی او را خراب کرده و مرتکب جرم تخریب شده ولی مشتکی عنه مدعی است که ملک مزبور متعلق بدیگری و شاکی مالک آن نیست دراینصورت که بازپرس و محکمه جزاء در مالکیت شاکی تردید داشته باشند قرار اناطه صادر خواهند کرد ولی در قرار خود توضیح نمیدهند که کدام یک از طرفین میبایستی بمحکمه حقوق رجوع کنند و چه موضوعی را وسیله اثبات دعوی قرار دهند زیرا در مورد مثال مذکور مشتکی عنه که منکر مالکیت شاکی بوده و دیگری را مالک معرفی نموده در محکمه حقوق انکار اوستقلالاً و بدون طرح دعوی طرف قابل طرح و رسیدگی نیست و اگر شاکی برای اثبات مالکیت خود که مدعی مالکیت و متصرف میباشد بمحکمه حقوق رجوع کند دعوی او نیز غیر قابل استماع است زیرا با آنکه خود مدعی است که نسبت بمورد نزاع مالک و متصرف میباشد دیگر موضوعی برای رسیدگی و الزام طرف دعوی نخواهد بود و یا اگر زنی شکایت کند که دیگری با او عنفاً مرتکب عمل منافی عفت شده و مشتکی عنه مدعی زوجیت شاکیه شود در یک چنین موردی بازپرس و دادگاه جزاء در صورت تردید بطور قطع دعوی جزائی را متوقف بر رسیدگی حقوقی خواهند نمود بدون اینکه در قرار خود اعلام نمایند کدام یک و در چه مدتی باید بمحکمه حقوق رجوع کند و باضافه چه موضوعی را طرف ذینفع میبایستی در محکمه حقوق مورد دعوی قرار دهد زیرا ممکن است مشتکی عنه برای اثبات زوجیت طرح دعوی نکند و الزامی هم برای طرح دعوی حقوقی نخواهد داشت و دعوی شاکیه هم در محکمه حقوق بعنوان اینکه زوجة مشتکی عنه نیست قابل رسیدگی و استماع نخواهد بود بنابراین تکلیف چیست ؟

بمقتضای من تکلیف بازپرس و محکمه جزاء در این موارد اینست که در قرار اناطه که صادر مینمایند بمتضرر از جرم ضمناً اعلام نمایند که در یک مدت معینی باید بمحکمه حقوق رجوع نموده و در صورتیکه حکم به ثبوت دعوی او از محکمه حقوق صادر شود دعوی جزائی تعقیب گردد و این موضوع در مواردی است که شاکی از وقوع جرم متضرر شده و تضرر او مادی و قابل طرح در محکمه حقوق باشد مانند تخریب ملک غیر زیرا شاکی میتواند بمحکمه حقوق برای جبران تخریب ملک خود بطرفیت مشتکی عنه اقامه دعوی نموده و در صورتیکه مشتکی عنه منکر مالکیت او باشد من باب المقدمه مالکیت خود را اثبات کند و همچنین زنی که با او عنفاً مرتکب عمل منافی عفت شده باشند در صورتیکه از وقوع جرم

مبدأ مرور زمان در امور جزائی

ماداً متضرر شده از قبیل اینکه چنین عملی سبب وقوع طلاق شده و محروم از نفقه و کسوه گردیده و یا خسارت معنوی که قابل تقویم باشد بشاکی وارد شده است میتواند برای ضرر و زیان حاصل از این جرم بطرفیت مشتکی عنه بمحکمه حقوق مراجعه کند و در ضمن عدم زوجیت خود را با مرتکب جرم بمرحله اثبات در آورد تا برای تعقیب مجرم کافی باشد و چنانچه شاکی در محکمه حقوق نتواند طرح دعوی کند الزامی برای صدور قرار اناطه نیست و قضیه غیر قابل تعقیب خواهد بود زیرا صدور قرار اناطه در این مورد بی تأثیر بوده و صدور چنین قرار غیر مؤثری معلوم میدارد که متصدی تحقیقات برای خشنود نمودن هریک از طرفین مبادرت بصدور آن نموده است.

گفته شد که در قرار اناطه مدت مراجعه شاکی بمحکمه حقوق باید تعیین گردد و پس از تعیین مدت و اعلام آن بطرفین چنانچه تعقیبی ازدعوای حقوقی بعمل نیاید مبدأ مرور زمان در این مورد از تاریخ انقضای مهلتی است که باز پرس و محکمه جزاه برای مراجعه بمحکمه حقوق تعیین نموده اند خواهد بود و اگر شاکی بمحکمه حقوق مراجعه نمود مبدأ مرور زمان در این صورت از تاریخ صدور حکم قطعی محکمه حقوق میباشد و این مطلب بر حسب عقیده اشخاصی است که رسیدگی محکمه حقوق را در این مورد جزء تعقیب موضوع جزائی دانسته و قاطع مرور زمان میدانند ولی بعقیده اینجانب رسیدگی محکمه حقوق مشمول عنوان تعقیب جزائی نیست و نمیتواند قاطع مرور زمان جزائی شود و مبداء مرور زمان در یک چنین صورتی از تاریخ صدور قرار اناطه و ابلاغ آن به طرفین میباشد زیرا فقط در این مورد میتوان اطلاق آخرین تعقیب را شامل آن دانست و بنابراین اگر رسیدگی در محکمه حقوق در مورد جرم جنحه مدت سه سال و در مورد جنایت مدت ده سال بطول انجامد قضیه مشمول مرور زمان شده و تعقیب جزائی از مجرم بواسطه حصول مرور زمان ساقط خواهد شد.

و اما در صورتیکه مرتکب جرم تعقیب و حکم بر محکومیت او صادر

شده ولی به علل و جهاتی آن حکم در مدت پنج سال در مورد جنحه و در مدت پانزده سال در مورد جنایت اجراء نشده باشد دیگر آن احکام بواسطه مرور زمان ساقط شده و غیر قابل اجراء خواهد بود نهایتاً مطابق ذیل ماده ۲۰۰ قانون مجازات عمومی نتایج آن از قبیل محرومیت از حقوق اسقاط نخواهد شد.

مبدأ مرور زمان در صورت صدور حکم و گذشت مدت های مرقوم از تاریخ صدور حکم میباشد هر چند بعد از صدور حکم از طرف مأمورین کشف جرم و مأمورین اجراء برای دستگیری مجرم اقداماتی بعمل آمده باشد این اقدامات و دستورات مأمورین مرقوم قاطع مرور زمان نیست و بر طبق صریح قانون مبدأ مرور زمان در این موارد از تاریخ حکم خواهد بود و اگر مجرم هم دستگیر و زندانی و از زندان قبل از اتمام مجازات فرار کرده باشد باز هم مبدأ مرور زمان از تاریخ صدور حکم خواهد بود زیرا در این مورد حکم اجراء نشده و فقط یک قسمتی از آن اجراء گردیده است و اجراء قسمتی از حکم را نمیتوان اجراء حکم بر آن اطلاق نمود.

آیا پس از سقوط مجازات بواسطه حصول مرور زمان محکوم علیه میتواند برای تبرئه خود درخواست اعاده دادرسی نماید؟

پاسخ این سؤال بطور قطع منفی است زیرا موقمی محاکم میتوانند نسبت بیک امر جزائی رسیدگی کنند که مرور زمان شامل آن نشده باشد زیرا مرور زمان حق قانون است نه حق اشخاص و پس از اینکه موضوع اتهام و تعقیب مجرم مشمول مرور زمان گردید هیچ مقامی حق رسیدگی بآنها نخواهد داشت چه از طرف افراد بحصول مرور زمان استناد بشود و یا استنادی نشود و بدیهی است مرور زمان در امور جزائی غیر از مرور زمان حقوقی است زیرا مرور زمان حقوقی از طرف افراد قابل اسقاط بوده و فقط باستناد اشخاص ذینفع در دعاوی حقوقی مؤثر و قابل استماع خواهد بود - ولی در مرور زمان مربوط بامور جزائی اگر هم ذینفع اعتراض نماید مأمورین کشف جرم و محاکم جزاء ممنوع از رسیدگی خواهند بود .

و از اینجهت حکمی که بر محکومیت متهمی بحبس و محرومیت از حقوق اجتماعی صادر شده یک قسمت از آن حکم که حبس باشد از لحاظ مرور زمان برفع مجرم ساقط خواهد شد و دیگر قابل رسیدگی مجدد نیست ولی آن قسمت دیگر از حکم بر ضرر متهم قابل اجرا بوده و مرور زمان شامل آن نخواهد شد و ممکن است تصور نمود گاهی از اوقات این قسمت هم تا حدی برفع متهم است زیرا مجرمی که محرومیت از توقف در محلی که جرم در آن محل واقع شده محکوم گردیده باشد ممکن است توقف در آن محل برای او ایجاد خطراتی نماید که در آتی غیر قابل جبران باشد .

و موضوع دیگری که مرور زمان جزائی را از مرور زمان حقوقی تفکیک مینماید اینست که مرور زمان در امور حقوقی باید بمرحله اثبات رسد و اگر تردیدی حاصل گردد مقررات مرور زمان در امور حقوقی در مورد تردید قابل اجراء نخواهد بود ولی در امور جزائی اگر در احتساب روز وقوع جرم شبهه و تردیدی در حصول مرور زمان ایجاد شود بنظر میرسد که قضیه باید مشمول مرور زمان گردد زیرا اصولاً در امور جزائی قضا با برفع متهم میبایستی تعبیر و تفسیر شود .

